



یادی از رضا جمشیدی، شهید هوانیروز
 که در جنگ ۱۲ روزه جانش را فدای وطن کرد

۵۴

این بار بر نمی‌گردم



عکس: فاطمه جاهلی/شهرآرا

بی‌بی امجد موسوی ۲۳ سال است
 عزاداران را در خانه‌اش جمع می‌کند

چراغ روشن روضه
 در خانه بی‌بی



۲ اهالی کوچه رباط طرق ۳
 از زمین رهاشده و مشکلاتش گلایه دارند
همسایه آلوده یک بنای تاریخی

۷ آنین تعزیه خوانی تا دهم محرم
 در منطقه ما برگزار می‌شود
شب‌های عاشورایی کوهسنگی



اهالی کوچه رباط طرق ۳ از زمین رهاشده و مشکلاتش گلایه دارند

همسایه آلوده یک بنای تاریخی

سمیرا منشادی | بیشک‌های قیر گوشه زمین رها شده‌اند. قیرها زیر گرمای خرداد از بیشک‌ها سرریز و روی خاک پخش شده است. کمی آن سوتر، لاستیک‌های فرسوده، بلوکه‌های سیمانی و ضایعات ساختمانی به چشم می‌خورد. این موارد دست به دست هم داده و منظره‌ای نازیبا در ورودی رباط طرق ۳ و در همسایگی مجموعه تاریخی رباط طرق به وجود آورده‌اند: زمینی رهاشده که سال‌هاست بلا تکلیف مانده و حال‌آنچه تنها چهره این بنای تاریخی را نامناسب کرده، بلکه به محلی برای انباشت زباله و ضایعات تبدیل شده است. گلایه از وضعیت این زمین، موضوعی است که اهالی محله ابوذر در تماس با سامانه ۱۳۷ مطرح کرده‌اند. شهرآرامحله برای پیگیری این مطالبه مردمی به کوچه رباط طرق ۳ رفت و از نزدیک پای صحبت اهالی نشست.



برایشان مشکلاتی به وجود می‌آورد، می‌افزاید: نمی‌توانیم پنجره خانه مان را باز بگذاریم، زیرا گرد و خاک خانه را بلافاصله می‌پوشاند. اعظم یزدان پناه، عضو شورای اجتماعی محله ابوذر و ساکن محله رباط طرق، درباره این ملک می‌گوید: زمین رهاشده مالک دارد. اما میراث فرهنگی با توجه به اینکه ملک در حریم نزدیک و به قولی درجه اول بنای تاریخی است، اجازه ساخت و ساز به مالک آن نمی‌دهد. او می‌افزاید: چندین بار مالک برای دیوار کردن زمین اقدام کرده، اما هر بار از سوی میراث فرهنگی جلوساخت و ساز گرفته شده است. یزدان پناه می‌افزاید: از سوی دیگر، شهرداری تا بلوی راد زمین رهاشده نصب کرده است که روی آن نوشته در این محدوده فضای سبز ایجاد می‌شود. بارها این موضوع را از سوی شورای اجتماعی پیگیری کردیم اما هیچ اقدامی برای ایجاد فضای سبز انجام نشده است. این عضو شورای اجتماعی محله ابوذر می‌گوید: برای سامان دادن به این زمین باید مسئولان شهرداری، آستان قدس، اداره میراث فرهنگی و مالکان با هم برای سروسامان دادن به آن تفاهم کنند.

● **حیف از این بنای تاریخی**
ناهید حیدری شش‌ساله است که در این محله سکونت دارد. او که منزلش رویه روی این بنای تاریخی قرار دارد درباره این مشکل می‌گوید: سال‌هاست که این زمین به حال خود رهاشده و در مدتی که مایه‌نجاساکن هستیم، برایش چندین مالک پیدا شده است.

او ادامه می‌دهد: مالک با این استدلال که ملک خودش است، هر چه دوست دارد در این زمین می‌ریزد. نمونه‌اش همین بیشک‌های قیر که با گرمای هوا ذوب شده و روی زمین ریخته است. علاوه بر این ضایعاتی مانند لاستیک ماشین، در ماشین‌های سنگین و بلوکه‌های سیمانی هم در این جا رهاشده است.

حیدری با اشاره به گردشگرانی که برای دیدن این بنای تاریخی می‌آیند، می‌افزاید: این زمین کنار بنای تاریخی قرار دارد. هر جای دنیا که بنای این چنینی داشته باشند، مسئولانش اجازه نمی‌دهند در حریمش این نازیبایی شکل بگیرد.

او که بارها با مرکز ارتباط مردمی ۱۳۷ برای رفع این نازیبایی تماس گرفته است، می‌گوید: هر بار تماس می‌گیرم، می‌گویند به مالک زمین اخطار می‌دهند، اما مشکل هنوز رفع نشده است.

● **زمینی که بنا بود بوستان شود**
ملیحه سابقی که مارا مشغول گفت و گو با همسایه‌اش می‌بیند، به جمع اضافه می‌شود و در ادامه صحبت‌های حیدری می‌گوید: تا به حال سه مالک که قولنامه هم برای زمین دارند، آمده‌اند. این در حالی است که شهرداری به ما گفته است زمین رویه روکاربری فضای سبز دارد. سابقی ادامه می‌دهد: این زمین که وسعتش هم زیاد است، در حال حاضر محل رهاشدن زباله‌ها، جمع شدن معتادان و کارتن‌خواب‌ها و همچنین تجمع جانوران موذی است.

او با اشاره به اینکه خاکی بودن زمین و گرد و خاک در تابستان و زمستان

● **پیگیری برای تعیین مالکیت**
سرپرست اداره فضای سبز منطقه ۷ درباره احداث فضای سبز در رباط طرق ۳ می‌گوید: زمین مورد نظر سند آستانه دارد و مالکان، این زمین را از آستان قدس به صورت نود و نه ساله اجاره کرده‌اند. حالا باید از آستان قدس استعلام بگیریم تا مشخص شود چند سال از این زمان باقی مانده است و اگر زمان زیادی باقی نمانده آیا آستان قدس زمین را به شهرداری تحویل می‌دهد یا خیر. علی‌شهرکی ادامه می‌دهد: اول باید آستان قدس، ملک مورد نظر را به شهرداری تحویل دهد و مراحل انتقال سند و... انجام شود. سپس شهرداری منطقه برای انتخاب مشاور و اولویت بندی به منظور مطالعات و طراحی و ساخت فضای سبز، پیشنهاد خود را به معاونت خدمات شهری فضای سبز ارائه خواهد داد.

جبهه مردمی فدائیان اسلام هر شب برگزار می‌کند سینه‌زنی عزاداران کوچک در چهارراه مقدم

فرامرزی | غرفه کودک در چهارراه مقدم هر شب پذیرای عزاداران کودک و خردسالی است که با داستان کوچکشان بر سینه می‌زنند. بین این کودکان، مداحان کوچکی هم حضور دارند که با مدح و ثنای امام حسین (ع)، بقیه را برای سینه‌زنی سر شوق می‌آورند. پذیرایی، نقاشی با موضوع شهادت قائم امت و امام حسین (ع)، بازی فکری و... از برنامه‌های این غرفه است که از ابتدای تجمعات برپا بوده و با آغاز محرم، شور حسینی بیشتری به خود گرفته است.



شب‌های محرمی در موکب الزینب (س)

هم‌زمان با دهه اول محرم، موکب الزینب (س) در محله المهدی (ع) برپا شد. این موکب از شب اول تا دوازدهم محرم با بخش‌های مختلفی مانند سخنرانی، عزاداری، اجرای مراسم آیینی، حسینی‌ه کودک، حسینی‌ه حجاب و عفاف و ایستگاه صلواتی دایر است. خدمات پزشکی و پذیرایی از عزاداران نیز در همین موکب در کوشش ۱۲۸ ارائه می‌شود.

عطر محرم در بوستان شهربانوی صبا

با فرارسیدن ماه محرم، هر روز مراسم زیارت عاشورا با حضور بانوان ورزشکار در بوستان شهربانوی صبا برگزار می‌شود. یک روز پیش از شروع محرم نیز فضای داخلی بوستان و ورودی مجموعه با نصب پرچم‌ها و نمادهای عزاداری، سیاه‌پوش و برای ایام محرم و صفر آماده شد.

شب‌های محرم در محله عسکریه

هر شب عزاداری محرم در فضای بیرون مسجد امام حسن عسکری (ع) در محله عسکریه برگزار می‌شود. قرائت زیارت عاشورا، سخنرانی، مداحی و سینه‌زنی و ذکر مصیبت اهل بیت (ع) بخشی از این برنامه‌هاست. فضای محل برگزاری مراسم بانور سرخ تزئین شده که یادآور خون شهید کربلاست.



شما می توانید اخبار کوچه و خیابان خود را به شماره ۰۹۱۵۱۰۴۵۹۵۱ در پیام رسان ایتا بفرستید.



● محرم، بهانه نیکوکاری مسجد هنرمند

در نخستین روز ماه محرم، به همت خیریه و بسیج سازندگی مسجد هنرمند، یک رأس گوسفند و سی مرغ و خروس، ذبح و گوشت آن میان خانواده های نیازمند توزیع شد. بخشی از این گوشت ها به خانواده های کم برخوردار محله امام رضا^(ع) که توسط مسجد شناسایی شده اند و تحت حمایت قرار دارند، اختصاص یافت. همچنین تعدادی از بسته های گوشت به خانواده های نیازمند ساکن حاشیه شهر داده شد تا در آغاز ماه محرم، از این اقدام خیرخواهانه بهره مند شوند.



● اردوی تفریحی برای کودکان محله امام رضا^(ع)

نجمه موسوی زاده به همت پایگاه بسیج شهید نامجو، ۱۰ پسر بچه هفت تا یازده ساله محله امام رضا^(ع) در یک اردوی تفریحی نصفه روزه به اردوگاه امیرالمؤمنین^(ع) رفتند. این برنامه فرصتی بود تا روحیه جمعی نونهالان محله امام رضا^(ع) تقویت شود و لحظاتی شاد را تجربه کنند.

اردوهای تفریحی مانند استخر، کوه پیمایی، زیارت حرم مطهر رضوی یا گلزار شهدای بهشت رضا^(ع)، جزو برنامه های ماهیانه این پایگاه بسیج است و هدف آن، پرورش همکاری و انسجام نوجوانان در کنار فعالیت های فرهنگی و تربیتی است.

● عزاداری متفاوت هیئت سراج علوی

هیئت سراج علوی در محله سرشور، امسال مراسم عزاداری دهه اول محرم را به شکل متفاوتی برگزار می کند.

با توجه به گرم بودن هوا و ضرورت صرفه جویی در مصرف انرژی و همچنین حضور مردم در اجتماع مردمی مقابل مسجد امام حسن مجتبی^(ع)، مراسم این هیئت در فضای پارک، مجاور ایستگاه آتش نشانی واقع در خیابان آیت الله مصباح یزدی ۳ برگزار می شود.

این برنامه از ساعت ۲۱ با قرائت زیارت عاشورا آغاز می شود و با سخنرانی و مداحی ادامه می یابد.



● توزیع نذورات محرم در اجتماع میدان امام خمینی^(ع)

از شب شهادت قاندامت اسلامی، اهالی محله امام خمینی^(ع) هر شب در اجتماع مردمی میدان امام خمینی^(ع) حضور پیدا می کنند. با تداوم این مراسم و استقبال شهروندان، صندوقی برای مشارکت داوطلبانه مردم در تأمین هزینه های پذیرایی از شرکت کنندگان در محل مراسم قرار داده شد.

با آغاز ماه محرم، علاوه بر کمک های جمع شده، بسیاری از خیران و نیکوکارانی که سال های گذشته، نذورات خود را در مساجد و حسینیه ها ادا می کردند، امسال نذری های خود را به اجتماع مردمی می آورند و میان عزاداران و شرکت کنندگان توزیع می کنند.



با پیگیری شهرآرامحله و همکاری اداره عمران و حمل و نقل شهرداری منطقه ۸ انجام شد

مرمت سریع دریچه فاضلاب



نجمه موسوی زاده چند نفر از ساکنان و کسبه محله جنت در پیام هایی به شهرآرامحله، از وضعیت نامناسب اطراف یک دریچه فاضلاب در مقابل استانداری خراسان رضوی خبر دادند.

شهروندان گفته بودند که این نقطه یکی از معابر پر تردد شهری است و تخریب و نشست آسفالت باعث سست شدن دریچه شده است که می تواند خطر سقوط عابران پیاده را به همراه داشته باشد. شهرآرامحله این درخواست را به سبحان ضیائی، رئیس اداره عمران و حمل و نقل شهرداری منطقه ۸، منتقل کرد تا در کمتر از دو روز با اجرای عملیات آسفالت سرد، این دریچه مرمت شود.

رئیس اداره عمران و حمل و نقل شهرداری منطقه ۸ توضیح داد: دریچه های فاضلاب شهری به دلیل قرار گرفتن در مسیر تردد خودروها و عابران و همچنین تأثیر پذیری از نشست زمین و فرسودگی آسفالت اطراف، ممکن است دچار سستی یا ناهمواری شود؛ به همین دلیل، رسیدگی و ترمیم به موقع آن ها برای حفظ ایمنی معابر و جلوگیری از بروز حوادث احتمالی در برنامه های این اداره قرار دارد.

یادی از رضا جمشیدی، شهید هوانیروز
که در جنگ ۱۲ روزه جانش را فدای وطن کرد

این بار بر نمی‌گردم

نجمه موسوی زاده این عکس‌های آلبوم «مبارکه خوش بین»، رضایک آدم معمولی است. یکی از همین جوان‌هایی که وقت عبور از خیابان، با کلاه و کوله پشتی می‌بینیم و از کنارشان رد می‌شویم. شاید در تصور ما و حتی در ذهن پدر و مادر رضاهم نمی‌گنجید که روزی پوشیدن لباس نظام، یک دانه پسرشان را از آن‌ها بگیرد.

دل مبارکه خانم هنوز باید آوری خاطرات فرزندش می‌لرزد. با گذشت یک سال هر بار که نام رضا به میان می‌آید، خانه در سکوتی کوتاه اما عمیق فرو می‌رود. آخر آن‌ها هنوز پسر بیست و هفت ساله‌شان را داماد نکرده بودند که ۲۶ خرداد ۱۴۰۴ به شهادت رسید.

خرداد امسال در سالگرد شهادت او و در میان اشک‌های مبارکه خانم و علی‌آقا در خانه‌شان در محله شهید بهشتی، خاطرات شهید رضا جمشیدی را مرور کردیم؛ جوانی که در جنگ دوازده روزه، معاون آتشبار و جانشین فرمانده پادگان هوانیروز کرمانشاه بود.



داستان جلد

انگشتر، آخرین یادگار رضا

گاه و بیگاه به انگشتر عقیقی که در دست دارد، نگاهی می‌اندازد و با انگشتران دست دیگرش، به آرامی انگشترالمس می‌کند. انگار که با ارزش‌ترین دارایی علی‌آقا است. حرف‌هایش را از همین یادگاری شروع می‌کند: «انگشتر آقا رضاست. همیشه دستش بود، حتی لحظه شهادت. خبر را که آوردند، همراه وسایلش تحویل‌مان دادند.»

مرد سکوت می‌کند. چند نفس عمیق می‌کشد. نمی‌خواهد همان اول بغضش بترکد. هرچند که صحبت کردن از رضا برایش بسیار سخت است؛ جوان که بودم، وارد ارتش شدم. علاقه زیادی به لباس نظام داشتم. آقا رضاهم از بچگی مراد این لباس دیده و عاشق خدمت در لباس نظامی شده بود.

وقتی از پسرش حرف می‌زند، کلمه «آقا» از زبانش نمی‌افتد. زن و شوهر اصالتاً اهل روستای زرمهر نزدیک شهرستان تربت حیدریه هستند، اما به خاطر شغل علی‌آقا سال‌ها در شهرهای مختلف زندگی کرده‌اند. همین جابه‌جایی‌ها باعث شد آقا رضا در شهر دزفول به دنیا بیاید.

۲۷ بهمن ۱۳۷۶ بعد از غروب آفتاب، علی‌آقا و مبارکه خانم، اولین فرزندشان را در آغوش گرفتند. پسری آرام که به گفته پدر و مادرش حتی در روزهای نوزادی و کودکی هم بد خلقی نکرد. برای انتخاب اسم فرزندشان چند نام از ائمه اطهار (ع) را روی کاغذ نوشتند و بین صفحات قرآن کریم گذاشتند. از بین همه اسم‌ها، برگه‌ای که نام «رضا» روی آن نوشته شده بود، انتخاب شد؛ نامی که مبارکه خانم از مدت‌ها قبل دوستش داشت و همیشه با خودش می‌گفت اگر روزی پسر دارم، همین اسم را روی او می‌گذارد.

همدم تنهایی‌های مادر

علی‌آقا از قدم پر خیر و برکت پسرش می‌گوید: «حقوق و پاداشم چند ماهی عقب افتاده بود. درست یک روز بعد از تولد آقا رضا، تمام معوقاتم یک جا پرداخت شد. یادم است پدرم گفت پسرت خوش قدم است و همین یک جمله کافی بود تا به بازار بروم و برای او که هنوز در گهواره بود، دو چرخه‌ای به عنوان هدیه بخرم.»

دو چرخه چند سالی در گوشه اتاق خانه ماند تا هنگامی که رضا چهار پنج ساله شد. علی‌آقا آن روزها تصور نمی‌کرد پسرش با همین دو چرخه در آن سن کم، مرد خانه‌شان شود و در روزهایی که در مأموریت

است، جای خالی او را برای همسرش پر کند و برای مادرش خریدهای خانه را انجام دهد.

مبارکه خانم برعکس علی‌آقا نمی‌تواند خودش را کنترل کند؛ از همان لحظه اول گفت و گو هر بار که نام پسرش به میان می‌آید، مانند ابر بهار اشک می‌ریزد. گاه چشم می‌گرداند و نگاهش را روانه عکس فرزند شهیدش می‌کند و گاهی هم با شنیدن صحبت‌های همسرش، تصاویر آن روزها جلو چشمانش نقش می‌بندد.

رضا همدم دوران تنهایی مبارکه خانم بود. وقتی که مادر جوانش هنگام مأموریت‌های پدر، تنهایی ماند، این رضا بود که اوقات تنهایی را برای مبارکه پر می‌کرد. مادر از کودکی شهیدش این‌طور برایمان

تعریف می‌کند: آقا رضا متوجه شده بود که پدرش گاهی چند هفته یا چند روز در خانه نیست؛ بنابراین از پنج شش سالگی مدام دوروبرم مثل پروانه می‌چرخید. می‌گفت «بروم برایت خرید کنم؟ نان نمی‌خواهی؟ در کارهای خانه کمکت کنم؟»

مادر برای اینکه دل فرزندش را شاد کند و همچنین او را مسئولیت‌پذیر بار بیاورد، اسکناسی به دست رضای داد تا برای خریدهای کوچک به نانوایی یا سوپرمارکت برود؛ «بعد از خرید، پول خرد را برمی‌گرداند و روی طاقچه می‌گذاشت. وقتی به او می‌گفتم آقا رضا برای خودت بستنی می‌خریدی، جواب می‌داد نه، این پول برای خریدهای خانه است.»

پدر، الگوی پسر

سال‌هایی پس از دیگری گذشت. رضایزه ساله بود که حکم انتقالی پدر برای مشهود صادر شد و خانواده جمشیدی کوله بارشان را بستند و در جوار حرم حضرت رضا (ع) ساکن شدند. رضایزه همیشه در مدرسه شاگرد اول بود، رشته ریاضی فیزیک را انتخاب کرد و با معدل خوبی دیپلم گرفت. او می‌توانست یکی از رشته‌های مهندسی را در دانشگاه دنبال کند اما از بچگی رؤیای دیگری را در سر می‌پروراند.

دیدن پدر در لباس نظام از کودکی باعث شده بود رضایزه تصمیم بگیرد در آزمون دانشکده افسری شرکت کند. او این موضوع را با پدرش در میان گذاشت تا از تجربه و مشورت پدر استفاده کند؛ ظهیر که از یادگان به خانه آمد، از تصمیم پسرش باخبر شد. تنها چیزی که به او گفتیم، این بود که سختی‌های شغل مرا از نزدیک دیده‌ای و لمس کرده‌ای؛ اگر هنوز هم باور داری باید لباس مقدس خدمت بپوشی، به تصمیم و انتخابت احترام می‌گذارم.

علی آقامی گوید: رضایزه همیشه به نظامی بودنم افتخار می‌کرد. سن و سال چندان نداشتم که گاهی او را همراه خودم به یادگان می‌برد. پسر در سرکشی‌ها با من بود و عاشق همدلی و نظم و انضباطی شده بود که در یادگان برقرار بود.

تنها پسر خانواده با شرکت در آزمون ورودی توانست در همه رشته‌های ارتش، حتی خلبانی و دریایی امتیاز قبولی بیاورد اما او پدرش را الگوی خودش قرار داده بود؛ بنابراین نیروی زمینی ارتش را انتخاب کرد. علی آقا که سه سال است بازنشسته شده و هنوز آداب نظامی بودن در چهره و رفتارش پیدا است، دوباره بغض می‌کند. اشک هایش را فرومی‌خورد و می‌گوید: بعد از دوره آموزشی و امتحانات اولیه، مانند من پدافند غیرعامل را انتخاب کرد.

ذهنش به سمت دیگری می‌رود؛ حرف از روزی می‌زند که همراه پیکر فرزند شهیدش، چند نفر از دوستان پسرش به خانه‌شان آمده بودند؛ دوستان آقا ضاعتریف می‌کردند که او همیشه بین حرف هایش از من تعریف می‌کرد، آن قدر که آن‌ها دلشان می‌خواست پدر دوستشان را از نزدیک ببینند.

رشته کلام از دستش در می‌رود. دوباره نگاهش به انگشتر عقیق دستش می‌افتد؛ بچه‌ها که بود، پوتین‌های من را می‌پوشید و در حیاط خانه راه می‌رفت. باید همان موقع می‌فهمیدم روزی او هم لباس نظام به تن می‌کند.

نفس‌های عمیق و پشت هم از سینه بیرون می‌دهد. لحظاتی سکوت می‌کند؛ «پشیمان نیستم از اینکه جلو او را نگرفتم. لیاقتش شهادت بود.»

دامادی رضا، آرزوی مانده بردل

مبارکه خانم که آرام و بی‌صداشک می‌ریزد. لیوان آبی به دست همسرش می‌دهد و صحبت‌های او را ادامه می‌دهد: بعد از اینکه پدافند را انتخاب کرد، دو سال در اصفهان دوره دید و بعد به کرمانشاه منتقل شد. رضا چهار سال و نیم در کرمانشاه خدمت کرد و هر بار که برای مرخصی می‌آمد، مبارکه خانم به او پیشنهاد می‌کرد که در ایش به خواستگاری بروند؛ رضا طفره می‌رفت. می‌گفت هنوز زود است و باید بتوانم امکانات اولیه زندگی را دست و پا کنم. از طرفی نمی‌خواهم دختر مردم را به دیار غربت ببرم. آخرین بار که به مرخصی آمد، به من گفت دو سال دیگر که بخواهم دوره عالی سرگردی را بگذرانم. به مشهد می‌آیم؛ آن وقت برایم آستین بالا بزن. یادآوری این جمله هنوز هم برای مادر دردناک است. علی آقا که حالا آرام شده است، درباره تلاش پسرش برای مستقل شدن می‌گوید: وای گرفت و من هم تا حدودی به او کمک کردم تا بتواند خانه کوچکی بخرد. از طرفی خود روفرسوده‌ای داشتیم که به آقا رضادادم تا خود رونو ثبت نام کند. اتفاقاً اسمش هم درآمد. اما سرنوشت زندگی رضایزه گونه دیگری رقم خورد. خرداد سال گذشته وقتی آتش جنگ بلند شد، رضاداد یادگان هوانیروز کرمانشاه به عنوان معاون آتشبار و جانشین فرمانده یادگان خدمت می‌کرد. با شنیدن خبر تجاوز رژیم صهیونیستی، پدر و مادر که نگران شده بودند، با او تماس گرفتند. رضاداد سلامتی خودش خبر داد و آن‌ها را مطمئن کرد که قرار نیست خطری او را تهدید کند؛ اما پدر موقعیت حساس محل خدمت پسرش را می‌دانست. سه روز از آغاز جنگ می‌گذشت. علی آقا برای اینکه خودش آرام‌نگه دارد و نگرانی‌اش را به همسر و دخترش منتقل نکند، برای دوروزی به روستای زادگاهش رفت.

آخرین تماس

صبح ۲۶ خرداد سال ۱۴۰۴، رضایزه از شیف‌ت شب برگشته بود، با مادرش تماس گرفت و حدود یک ساعت با او صحبت کرد. مبارکه خانم هنوز هم جزئیات آن تماس را به یاد دارد؛ شوخ طبع بود و با حرف هایش سعی می‌کرد مرا بخنداند؛ بنابراین مثل همیشه سر به سرم گذاشت. آخرش هم گفت می‌خواهد بخوابد و تلفنش را در حالت سکوت می‌گذارد. هر وقت بیدار شود، خودش تماس می‌گیرد.

مبارکه با همسرش تماس می‌گیرد و این موضوع را می‌گوید تا علی آقا نگران نشود. اما تا بعد از ظهر خبری از رضاداد نشد. اول پدر و مادر تصور کردند آن قدر خسته است که تماس نگرفته است، ولی دلشوره باعث شد مبارکه، پیام کوتاهی به رضاداد بدهد. از طرفی علی آقا هم در روستا دلش بی‌طاقت شده بود. چند باری سر شب با پسرش تماس گرفت ولی او جواب نداد. هر دو آن‌ها حس و حال عجیبی داشتند. علی آقا که آن شب تا نماز صبح، خودش را با دخترتان باغچه سرگرم کرده بود، بعد از خواندن نماز تازه خوابش برده بود که تلفنش زنگ خورد؛ مردی پشت خط بود که خودش را سرهنگ قنبری از پایگاه هوانیروز کرمانشاه معرفی کرد. گفت شب گذشته رضایزه مجروح شده است و او را به بیمارستان منتقل کرده‌اند.

علی آقا از سرهنگ خواست تا تلفن را به پسرش بدهد، ولی او جواب داده بود که داخل بیمارستان نیست و بهتر است خودش برای سرزدن به پسرش راهی کرمانشاه شود؛ «تنها چیزی که من و مادرش درباره آن فکر نمی‌کردیم، این بود که رضایزه شهید شود. اما ته دلم ترس داشتم. همان‌جا از سرهنگ دوباره پرسیدم اگر اتفاقی افتاده است به من بگویند. گفتم خودم نظامی هستم و شرایط را درک می‌کنم، ولی جواب سرهنگ همان بود.»

برای شهادت آماده بود

۲۶ خرداد، رضا برای صرف ناهار به مهمان‌سرای ارتش می‌رود که به او خبر می‌دهند چند جنگنده در محدوده یادگان دیده شده است. با اینکه شیف‌ت او نبوده است، به دوستانش می‌گوید باید سریع برود.

یکی از دوستان رضایزه همراه پیکرش به مشهد آمد. برای خانواده تعریف کرده است که رضایزه وقت پلاکش را گردنش نمی‌انداخت اما این بار از آن‌ها خواست از داخل کشتی‌کمد اتاقتشان، پلاکش را بدهند. همان‌جا باخند گفته بود: «این بار بر نمی‌گردم.» اما چون پسر شوخ طبعی بود، کسی او را جدی نگرفته بود؛ فقط موقعی که کاغذی برای نوشتن وصیت‌نامه خواست، با بر خورد تند دوستانش مواجه شد و به محل خدمتش رفت.

ساعت ۷ شب بین پایگاه هوانیروز کرمانشاه و دوپه‌پاد هم‌مس، درگیری رخ داد و در جریان اصابت موشک نزدیک پایگاه، رضایزه یک سرباز بر اثر

خبری که قامت پدر را شکست

به دلیل شرایط جنگی، پروازها لغو شده بود. از لحظه‌ای که با آن‌ها تماس گرفته بودند، علی آقا آن قدر بی‌قرار بود که پاهایش توان نشستن پشت فرمان راننداشت؛ بنابراین با دوست صمیمی پسرش که در یادگان لشکر ۷۷ مشهود خدمت می‌کرد، تماس گرفت؛ «سجاد از نو جوانی دوست رضا و همانند برادرش بود. به او گفتم با من به کرمانشاه می‌آیی؟ گفت بله عمو می‌آیم اما نیازی نیست شما بروید!»

همین جمله دل علی آقا را خالی می‌کند. بغضی که بیشتر از یک ساعت است در گلو دارد بالاخره می‌شکند. اشک هایش آرام روی صورتش نرسد؛ «گفتم مگر تو می‌دانی چه بر سر آقا رضایزه آمده؟ و آنجا بود که تازه متوجه شدم شب گذشته در کانال فضای مجازی ارتش، عکس رضا و خبر شهادتش منتشر شده است.»

علی آقا دوباره با شماره سرهنگ تماس می‌گیرد و می‌گوید که از اتفاق باخبر شده است و تصمیم بر این می‌شود که پیکر شهید با آمبولانس به مشهد منتقل شود. او از چگونگی شهادت پسرش می‌پرسد. سرهنگ از او می‌خواهد آرامشش را حفظ کند.

پایان دوری

با تحویل گرفتن پیکر رضاداد معراج شهید، به خانواده جمشیدی، پیشنهاد شد که فرزندشان در حرم مطهر امام رضا (ع) به خاک سپرده شود. اما مبارکه خانم با این موضوع مخالفت کرد؛ «چون سال‌ها از پسر دور بودم، دلم می‌خواست روزی که از دنیا می‌روم، در کنار او دفن شوم. موقعیت خرید قبر جادر حرم را نداریم؛ بنابراین تصمیم گرفتیم آقا رضاداد در قبرستان روستایمان دفن شود.»

یک ماه بعد از شهادت رضا، علی آقا از دوستان و هم‌خدمتی‌های پسرش درباره وضعیت مالی او سؤال کرد تا اگر او به کسی بدهکار است، پرداخت کند. اما متوجه موضوعی نشد که او و همسرش روحشان هم از آن بی‌خبر بود؛ «با بررسی گردش حساب رضا فهمیدم که رضایزه تنها بدهکار نیست، بلکه بچه‌های دو خانواده ضعیف را هم تحت پوشش دارد و بخشی از حقوقش را به آن‌ها اختصاص داده است.» مبارکه خانم زیر لب آرام، نام فرزندش را به زبان می‌آورد: «رضا.» خانه در سکوتی سنگین فرومی‌رود. علی آقا و مبارکه خانم هر دو به عکس فرزندشان نگاه می‌کنند. در عکس، رضایزه بخند می‌زند؛ لبخندی که انگار هنوز جان دارد.



بی بی امجد موسوی ۲۳ سال است، عزاداران را در خانه اش جمع می کند

چراغ روشن روضه در خانه بی بی



بعد که به خانه خودش آمد، در ماه مبارک رمضان برای همان دخترهایی که از او قرآن یاد می گیرند، سفره افطار پهن می کند. در این باره می گوید: در ماه مبارک رمضان دوره قرآن برای بانوان و آموزش قرآن برای دختران برگزار می کنیم. دختران دوره قرآنی که سال های پیش، از من قرآن یاد گرفتند هم به خانه ام می آیند و دور هم جمع می شویم. آن دخترها حالا بزرگ و خودشان صاحب فرزند شده اند و فرزندانشان در این دوره قرآن شرکت می کنند. بی بی جان می گوید: دخترها برای تهیه و پهن کردن سفره افطار ذوق و شوق دارند. کارها را به دست می گیرند؛ یک جمع دخترانه که در کنارش بزرگ ترها هم کمک می کنند.

سمیرا منشادی در خانه باز است و بانوان محله یکی یکی وارد می شوند. بعضی روی فرش های اتاق می نشینند. بعضی مشغول احوالپرسی اند و عده ای هم منتظر شروع روضه هستند. کتیبه های مشکی دیوارها را پوشانده است. با آمدن بانوی مداح، صدای روضه بلند می شود. جمعیت سکوت می کند و همه گوش می شوند و برخی چادرها را روی صورت می کشند. سال هاست که در پنج روز اول محرم، خانه بی بی امجد موسوی از غنای در محله انقلاب، میزبان زنانی است که برای عزاداری امام حسین (ع) دور هم جمع می شوند. همسایه ها صاحب خانه را به نام بی بی جان می شناسند، بانویی که ۲۳ سال است چراغ روضه خانگی اش روشن است و هر سال در ماه محرم و رمضان، بانوان محله را زیر یک سقف گرد هم می آورد.

همسایه همدل

فهیمة شکوهی یکی از همسایه های بی بی جان است که در این روضه های محرم، پای سماور است و ریختن چای های خوش رنگ برای پذیرایی از مهمان ها را به عهده دارد. او می گوید: از وقتی بی بی جان به این محله آمده است، با او آشنا شده ام. از روزی که پرچم عزاداری را به در خانه اش نصب کرد، هر روز عصر برای روضه آمده ام. او ادامه می دهد: بی بی جان روی خوشی دارد و در خانه اش به روی همه باز است و برای روضه هایش، حتی از محله قدیمش می آیند. همه بانوان محله هر کاری از دستشان بر بیاید، برای این مجالس انجام می دهند.

و زنده نگهداشتن قیام امام حسین (ع) پنج روز اول محرم را در خانه ام روضه برگزار کردم. روزی که پرچم روضه را سر در خانه نصب کردم، بدون اینکه به همسایه ها بگویم، خودشان به خانه مان آمدند. هجده سال در محله قائم (ع) این روضه برپا بود و هنگامی که به محله انقلاب آمدم، همسایه های محله قدیم نیز به این روضه آمدند.

او می گوید: هر سال که می گذشت، وسایل پذیرایی و کتیبه برای سیاه پوش کردن خانه را به عشق امام حسین (ع) و برپایی روضه می خریدم. همیشه از اینکه در راه ائمه (ع) از مالم خرج می شود، لذت می بردم. از ته قلب معتقدم روضه امام حسین (ع) به زندگی ام برکت می دهد.

پخت آش بانیت جمعی

دوروز آخر روضه، خانه بی بی جان از صبح حال و هوای دیگری دارد. او دیگ بزرگش را به کمک همسایه ها و خانواده بیرون می آورد. زن های همسایه به صورت گروهی سبزی ها را پاک می کنند و می شویند و حبوبات آش را تمیز می کنند. دیگ آش که روی اجاق می رود، صدای صلوات بلند می شود. بی بی جان می گوید: همسایه هایم همگی اهل کمک هستند؛ از پاک کردن سبزی گرفته تا سفره جمع کردن و شستن ظرف ها. در طول مدتی که کارها را انجام می دهیم، خواندن زیارت عاشورا، دعای توسل و ذکر صلوات از زبانمان نمی افتد. طی پخت آش به نیت شفای همه بیماران، سلامتی و ظهور آقا امام زمان (ع)، عاقبت به خیری برای همه جوانان و... دعا می کنیم.

در تهیه این آش علاوه بر اینکه بی بی جان مبلغی هزینه می کند، سایر بانوان هم هر نذری داشته باشند به خانه بی بی امجد می آورند. از حبوبات گرفته تا رشته.

این روضه حتی در دوران کرونا که روضه ها و دوره های قرآن تعطیل بود، برگزار شده است. این بانوی مدرس قرآن می گوید: به لطف و عنایت صاحب روضه، در آن سال ها که کرونا همه را از هم دور کرده بود، ما با رعایت پروتکل های بهداشتی دور هم جمع می شدیم و روضه برپا بود. شکر خدا کسی هم دچار بیماری کرونا نشد.

در خانه بی بی جان تنها روضه محرم خوانده نمی شود. او از همان سال های نوجوانی که در منزل پدرش زندگی می کرد و

پای ثابت روضه های محله

بانوی ذاکر روضه اش را به پایان برده است و مهمان ها از منزل خارج می شوند. فرصتی است تا با بی بی جان درباره روضه هایش صحبت کنیم. برایم یک استکان چای خوش رنگ می آورد. متولد ۱۳۶۲ و بزرگ شده محله قائم (ع) است. او می گوید: از وقتی به خاطر دارم، محرم که از راه می رسید، مادرم لباس سیاه تنم می کرد و با هم به روضه همسایه ها می رفتیم. من و مادرم پای ثابت مجالس روضه و دوره های قرآن محله بودیم. پدر و مادرم افراد متدین و مقیدی هستند که از کودکی، قرآن خواندن را یاد داده اند. نه ساله بودم که به همراه مادرم به جلسه های قرآن خانم سخدری در قائم ۴۰ می رفتم؛ در حال حاضر این بانو برای روضه های خودم مداحی می کند. کارهای فرهنگی را نیز در دوران نوجوانی آغاز کرده است؛ «پانزده سال داشتم که دختران محله مان را در منزل پدری ام جمع کردم و به آن ها قرائت قرآن آموزش دادم. بعدها که بزرگ تر شدم، برای ادامه کارم، دوره های قرآنی سازمان تبلیغات را گذراندم و مدرک مربیگری قرآنی گرفتم. مدتی نیز به عنوان مربی خادمین شهر بهشت فعالیت داشتم. هنوز هم به دختران، قرآن آموزش می دهم.»

روضه، برکت زندگی

۲۳ سال پیش و با شروع زندگی مشترک، تصمیم گرفت در خانه اش روضه امام حسین (ع) راه بیندازد. بی بی جان می گوید: سال اول زندگی مشترک، روز وفات حضرت فاطمه (س) بود به همسرم گفتم از کودکی در مجالس روضه و دوره قرآن بزرگ شده ام؛ دوست دارم حالا که زیر یک سقف زندگی می کنیم، در خانه مان روضه ای خوانده شود. دوست داشتم باتوسل و توکل به ائمه (ع) زندگی ام را شروع کنم. او هم استقبال کرد.

این بانو ادامه می دهد: سال بعد به نیت سلامتی امام زمان (ع)



آرامش معنوی روضه

معصومه محمد پور ۲۵ سال است که بی بی جان را می شناسد. آن ها در محله قدیم همسایه بوده اند و حالا با آمدن بی بی جان به محله جدید، معصومه خانم هم همراهش آمده است و دوباره همسایه شده اند. او می گوید: هم در دوره های قرآن ماه مبارک و هم در روضه های محرم تا جایی که توانسته ام، شرکت کرده ام. او ادامه می دهد: روزی که قرار است دیگ آش گذاشته شود، ذکر می گوئیم و دعا می خوانیم. روضه خوانی در این خانه، به همه ما آرامش معنوی داده است.



بانوی دهه هشتادی محله سیدی از خاطره محرم و صفر ۳ سال قبلش می‌گوید

بدون عصا از کربلا برگشتم



صندوق
خاطرات

● سفری که آرزویم بود

حنانه از مدتی قبل بارها از مادر خواسته بود با هم به کربلا بروند. آرزویش دیدن ضریح شش گوشه امام حسین (ع) بود. او با شنیدن این خبر از زبان پزشک بسیار ناراحت شد و روزی که به اتاق عمل می‌رفت، به مادرش گفت «آن قدر دست دست کردید و من را به زیارت کربلا نفرستادید که پایم به اتاق عمل رسید. حالا معلوم نیست کی بتوانم درست راه بروم و سفر کربلا قسمتم شود.»

حنانه چند ساعتی در اتاق عمل بود. وقتی بیرون آمد و هنوز بی‌هوش بود، مدام گریه می‌کرد و امام حسین (ع) را صدا می‌زد. خانواده اش از دیدن حال روز حنانه آن قدر متأثر شدند که تصمیم گرفتند به محض بهبودی اش، او را عازم کربلا کنند. بعد از پشت سر گذاشتن مراحل درمانی، یک خبر خوب، حنانه را شگفت زده کرد. هنگامی که مادرش بلیت سفر به کربلا را به او داد، انگار حنانه جان دوباره ای گرفت. او می‌گوید: آن روزها درگیر فیزیوتراپی بودم و با عصا می‌توانستم قدم بردارم. اما از زمانی که پایه خاک کربلا گذاشتم، انگار برای راه رفتن، نیازی به عصا نداشتم. اصلاً از پیاده روی شکایتی نمی‌کردم. در واقع با عصا به کربلا رفتم و بی عصا برگشتم. آن روزها بهترین لحظه‌های زندگی ام بود. زیارتی به یادماندنی به همراه مادر بزرگم که برایم به خاطره خوشی تبدیل شد.

لبه سکوریل بیرون کشیدم. شلوغی و ازدحام زائران باعث شده بود کسی من را نبیند و صدایم را نشنود. به محض رها شدن منج پاد، دوستانش را با همه توان صدا کرد. قصد بلند شدن از روی زمین را داشتم که متوجه شد پایم به شدت درد می‌کند.

حنانه با آمدن اورژانس به بیمارستان منتقل شد. اومی گوید: پزشک تشخیص داد که کشیدگی بیش از اندازه تاندون‌ها و دررفتگی منج پاد اتفاق افتاده است. مداوا شد اما هر روز پایم بیشتر از قبل درد می‌گرفت و نمی‌توانستم راه بروم. بعد از مراجعه مجدد و انجام سی‌تی اسکن پزشک متوجه شد که رباط صلیبی پایم پاره شده است و نیاز به عمل فوری دارم.



● مرگ را لمس کردم

حنانه از آن دست دختران دهه هشتادی است که در امور فرهنگی محله شان فعال می‌کند. خاطره او به شهریور ۱۴۰۲ برمی‌گردد که در ایام دهه آخر صفر همراه با گروه دوام ثامن کار راهنمایی زائران را برعهده داشت. وقتی در مترو به همراه سایر دوستانش مشغول راهنمایی زائران بود، ازدحام جمعیت باعث شد به سمت سکوپرتاب شود.

حنانه می‌گوید: نمی‌دانم چطور منج پایم بین لبه سکوریل قطار گیر کرد. هر چه از دوستانم که در اطرافم بودند، کمک می‌خواستیم، در آن همه‌همه صدایم را نمی‌شنیدند. وقتی قطار قصد حرکت داشت، یک لحظه با تمام توان، پایم را از بین

آئین تعزیه خوانی تا دهم محرم در منطقه ما برگزار می‌شود

شب‌های عاشورایی کوهسنگی



عیدگاه

اما امسال به دلیل استقبال گسترده مخاطبان، تصمیم گرفتیم اجرای تعزیه را در گردیان بوستان کوهسنگی به روی صحنه ببریم.

سرپرست گروه تعزیه خوانی متوسلین به حضرت ابوالفضل عباس (ع) ادامه می‌دهد: این گروه چهل عضو دارد که پانزده نفر از آن‌ها به عنوان بازیگر در صحنه حضور دارند و سایر اعضا در بخش‌های مختلف از جمله موسیقی، جامه‌داری، تدارکات و پشتیبانی فعالیت می‌کنند.

خموش با اشاره به برنامه‌های دهه اول محرم می‌گوید: از شب اول محرم تا روز عاشورا، هر شب یکی از روایت‌های واقعه کربلا برای مخاطبان اجرا می‌شود. تعزیه طفلان مسلم، حضرت قاسم (ع)، حضرت علی اکبر (ع)، حضرت ابوالفضل (ع)، امام حسین (ع) و... از جمله نمایش‌هایی است که در این ایام از ساعت ۲۰ تا ۲۳ به روی صحنه می‌رود.

نجمه موسوی زاده صدای گریه جمعیت باعث شده است صدای دو پسر بچه‌ای که در میانه میدان ایستاده‌اند و نقش طفلان مسلم را بازی می‌کنند، به سختی به گوش برسد. در همین لحظه، یکی از بازیگران تعزیه با لباس رزم سرخش به سمت بازیگران کوچک یورش می‌برد و صدای همه‌همه و شیون جمعیت بلندتر می‌شود.

چند شبی است که در گردیان بوستان کوهسنگی گروه متوسلین به حضرت ابوالفضل عباس (ع) با برگزاری آئین تعزیه خوانی حال و هوای متفاوتی به بوستان کوهسنگی داده‌اند. آن‌ها توانسته‌اند از شب اول محرم زائران و مجاوران بسیاری را پای روایت‌های واقعه عاشورا بنشانند: اجرایی که تا شب عاشورا ادامه دارد.

● یک دهه با عزاداران

در حالی که بازیگران تعزیه برای اجرای بخش بعدی آماده می‌شوند، تعدادی از اعضای گروه در گوشه‌ای از میدان مشغول مرتب کردن لباس‌ها و آماده سازی وسایل صحنه هستند. در همین حین، کاظم خموش، سرپرست گروه تعزیه خوانی متوسلین به حضرت ابوالفضل عباس (ع) از پشت صحنه به جمع بازیگران سر می‌زند تا آخرین هماهنگی‌ها را انجام دهد.

او درباره شکل‌گیری گروه‌شان برایمان می‌گوید: حدود ۱۰ سال از تشکیل این گروه می‌گذرد. تا سال گذشته، برنامه‌های دهه اول محرم را در جلوان فرهنگ سرای بهشت برگزار می‌کردیم.

سید علی حسینی ادامه می‌دهد: در تعزیه‌ها افراد با گروه‌های سنی و ظواهر مختلف حضور پیدا می‌کنند و جذب نمایش می‌شوند. کمی آن طرف‌تر، مرد جوانی در کنار جمعیت ایستاده است و خیلی آهسته آهسته می‌ریزد. محمد جواد آشوری، از شهرستان کازرون، برای زیارت آمده است. اومی گوید: همراه همسر و فرزند کوچکم برای تفریح به پارک آمده بودیم. این فضا و اجرای تعزیه به شکلی است که آدم را جذب خودش می‌کند. حتی اگر رهگذر باشی، نمی‌توانی راحت ردشوی و بروی؛ احساس می‌کنی باید بنشین و تا آخر تماشا کنی.

● آشنایی کودکان با فرهنگ عاشورایی

در گوشه دیگری، زنی جوان برای پسر کوچکش، نمایش طفلان مسلم را توضیح می‌دهد. زهرامقدسی می‌گوید: وقتی پسر من این صحنه را دید، مدام سؤال می‌پرسید و اصرار داشت تا آخر نمایش را ببیند. او ادامه می‌دهد: به نظرم این اجراها اثر متفاوتی نسبت به روضه خوانی دارند. به ویژه برای بچه‌ها که نمی‌توانند مدت طولانی پای روضه خوانی بنشینند.

● تنوع تماشاچی با عقاید مختلف

در میان جمعیت، چهره‌های مختلفی دیده می‌شود که هر کدام به شکلی با این نمایش آیینی همراه شده‌اند. در میان آن‌ها، پیرمردی روی سکویی نشسته و به عصایش تکیه داده است. چشم‌هایش را ریز می‌کند و می‌گوید: سال‌هاست در نقاط مختلف شهر نمایش تعزیه دیده‌ام، ولی هر بار برایم ماندگار و بار آور است. دیدن تعزیه به شکل دیگری مخاطب را به واقعه کربلا وصل می‌کند.



با انتقال پیام شهروندان به اداره خدمات شهری شهرداری منطقه ۸

۳ قلاده سگ از بولوار نماز جمع‌آوری شد



نجمه موسوی زاده | چند نفر از اهالی محله آبشار در پیام‌هایی به شهردارمحل از حضور سگ‌های ولگرد در محدوده سکونت خود گلایه کرده بودند؛ به گفته این شهروندان، تردد سگ‌ها در معابر بولوار نماز، باعث ایجاد ترس و نگرانی در میان ساکنان، به ویژه کودکان شده بود و در برخی موارد نیز خانواده‌ها از احتمال آسیب دیدگی فرزندانشان ابراز نگرانی می‌کردند.

به دنبال این درخواست‌ها و انتقال موضوع به رئیس اداره خدمات شهری شهرداری منطقه ۸، رسیدگی به وضعیت این محدوده در دستور کار قرار گرفت. ابوالقاسم عابدینی توضیح داد: بعد از درخواست ساکنان، از معابر بولوار نماز، کوچه‌های نماز ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۲ بازدید میدانی شد تا سگ‌های ولگرد جمع شوند.

وی افزود: در این عملیات، دو قلاده سگ از محدوده کوچه نماز ۲۷ و یک قلاده سگ از کوچه نماز ۳۳ جمع شد.



محل به روایت شما

از مراسم شیرخوارگان حسینی که در مجتمع فرهنگی امیرالمؤمنین(ع) برگزار شد، استقبال خوبی شد. همین حضور پرشور جو معنوی خاصی را در مجتمع حاکم کرد.

تصویر و متن از ثنا ثنائی فر، محلله هفده شهریور



بیش از سیصد نفر از فعالان حاضر در تجمعات شبانه و تشکل‌های مساجد در منطقه ۸، در برنامه «کوه پیمایی خانوادگی» که در مجموعه کوه پارک برگزار شد، حضور یافتند. صرف صبحانه دسته‌جمعی در هوای خنک صبحگاهی لذت زیادی داشت.

تصویر و متن از زهرا علیجانی، فعال فرهنگی محله آبشار



کلاس‌های اوقات فراغت تابستانی را در مرکز خیریه و نیکوکاری سفیران شهر بهشت در رباط طرق شروع کردیم. بچه‌ها در این دوره‌ها، نقاشی سیاه‌قلم و مدارنگی رایاد می‌گیرند. استقبال آنقدر خوب بود که می‌خواهیم کلاس‌های هنری دیگری را نیز برایشان برگزار کنیم.

تصویر و متن از علیرضا صداقت، مدیر عامل مرکز خیریه و نیکوکاری سفیران شهر بهشت